**اصول: استصحاب، جلسه 21: شنبه 15/08/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

خب یک تطبیق دیگری بر استصحاب کلی قسم ثانی در کلام مرحوم آقای صدر هست. آن این است که خب اگر یک نجاستی به لباس اصابت کرده باشد، نمی‌دانیم این نجاست دمیه است تا با یک بار غَسل نجاست مرتفع بشود یا بولیه است که نیاز به دو بار شستن داشته باشد. بعد از یک بار شستن آیا می‌توانیم استصحاب بقای کلی نجاست را بکنیم یا نمی‌توانیم؟

اصل این‌که می‌توانیم استصحاب بقای کلی نجاست را بکنیم، بحثی درش نیست. بحث سر این است که آیا یک استصحاب حاکمی در اینجا وجود دارد؟ یا استصحاب حاکمی اینجا وجود ندارد. آن استصحاب حاکم، استصحاب عدم ملاقات ثوب للبول است. آیا این استصحاب جاری هست یا جاری نیست؟ در مورد این استصحاب حاکم هم دو مرحله بحث هست. یکی این‌که آیا استصحاب حاکم ذاتاً جاری می‌شود؟ یا ذاتاً جاری نمی‌شود؟ یکی دیگر این‌که آیا در رتبۀ خودش معارضی دارد؟ یا ندارد؟

اما در مورد این‌که آیا این استصحاب حاکم جاری می‌شود یا جاری نمی‌شود آقای صدر توضیحاتی دادند که خب بحث آقای حائری مثل معمول موارد یک مقداری تفصیل بیشتری دارد، من بیشتر با توجه به حرف آقای حائری بحث را دنبال می‌کنم. آقای هاشمی هم همین است ولی خب یک مقداری ملخّص‌تر و خلاصه‌تر بحث را ایشان دنبال کردند.

آقای حائری اینجوری بحث آقای صدر را حکایت می‌کنند. می‌فرمایند که ما یک عامی داریم که همۀ اشیایی که با نجاست ملاقات کنند باید شسته بشوند، یعنی یک بار شستن در موردشان کفایت می‌کند. این عام به مخصص منفصل تخصیص خورده به بول. که در بول دو تا نجاست لازم هست. در جایی که یک عامی به خاصی تخصیص می‌خورد، خاص منفصل، بنابر تحقیق عام معنون به نقیض خاص می‌شود. یک دلیل گفته اکرم العالم، یک دلیل گفته لا تکرم الفاسق. اینجا عام معنون می‌شود اکرم العالم، اکرم الذی هو عالم و لیس بفاسقٍ. موضوع اکرام العالم الذی لیس بفاسق می‌شود. نه اینجوری که مرحوم آقای آخوند فرمودند که موضوع عام عنوان وجودی غیر الخاص بشود. یک موقع ما می‌گوییم موضوع عام مثلاً اکرم العالم غیر الفاسق می‌شود. یک موقع می‌گوییم نه، موضوع عام یک عنوان وجودی نمی‌شود، همان عنوان عدمی می‌شود در نتیجه موضوع وجوب اکرام ما مرکب از دو جزء می‌شود. یک جزء وجودی که آن عالم بودن هست، یک جزء عدمی و آن فاسق نبودن هست. ممکن است جزء وجودی‌اش قطعی باشد، جزء عدمی‌اش را ما با اصل اثبات کنیم.

شاگرد: ؟؟؟ ۵:۰۵ فاسق وجودی محسوب می‌شود؟

استاد: آن وجودی مثلاً. حالا تعبیر آن خیلی مهم نیست غیر الفاسق. بگویید فرض کنید، عادل مثلاً حالا آنش مهم نیست. این یک مقدمه.

مقدمۀ دوم این هست که ایشان می‌فرمایند ما این عامی که به نقیض خاص مقید می‌شود به دو شکل می‌توانیم تصویرش بکنیم. یک شکل این هست که. حالا در ما نحن فیه می‌گوییم کل، اذا لاق الشیء عن نجس و لم یلاقی البول کف المرّة فی طهارته، یطهر بالغَسْل الواحد. یک موقع اینجوری، یعنی موضوع مطهّریت غَسْل واحد را دو تا قید قرار می‌دهیم. اوّلاً ملاقات با نجاست صورت بگیرد، ثانیاً ملاقات با بول صورت نگیرد، به نحو کان تامه. ملاقات با بول صورت نگیرد. یک موقع دیگری ما می‌گوییم نه، به این شکل نیست. به این شکل هست که ملاقات با نجس صورت بگیرد و آن نجس ملاقی بول نباشد. به نحو کان ناقصه. ملاقات صورت بگیرد و آن نجس ملاقی بول نباشد.

اگر آن قسم اوّل باشد که به نحو کان تامه باشد استصحاب عدم ملاقات با بول جاری می‌شود من دون اشکالٍ.

اما اگر این تصویر دوم باشد که آقای صدر می‌فرمایند تصویر دوم به نظر ما صحیح هست. و آن می‌فرمایند که نتیجه‌اش این می‌شود که ما باید استصحاب عدمی را که می‌خواهیم جاری کنیم از نوع استصحاب عدم ازلی است، این‌که الملاقی لیس ببولٍ این قضیه اگر بخواهد صادق باشد به نحو کان ناقصه این قضیه هست، سالبه به انتفاء موضوع صادق است. ملاقي قبل از ملاقات بول نبوده است. بعد از ملاقات نمی‌دانیم بول هست یا بول نیست، می‌گوییم الملاقي لیس ببولٍ. این شکلی.

شاگرد: مفاد بولش هم قبل از ؟؟؟ ۸:۲۴

استاد: قبل از عنوان ملاقي بودنش دیگر، یا قبل از خلقتش حالا بفرمایید. ملاقی قبل از خلقتش. چون قبل از ملاقاتش که وضعیتش معلوم نیست که. ملاقی قبل از خلقتش بول نبوده است، بعد از خلقت نمی‌دانیم به صورت بول خلق شده یا نه.

بنابراین کسی که استصحاب در عدم ازلی را جاری نمی‌داند، مثل مرحوم نایینی با این تقریب دوم که آقای صدر این تقریب دوم را صحیح می‌داند، نمی‌تواند استصحاب عدم را جاری کند. ولی خب خود آقای صدر استصحاب در عدم ازلیه را جاری می‌داند، بنابراین برای ایشان مشکلی نیست و نتیجه می‌گیرند که استصحاب حاکم وجود دارد و مشکلی نیست.

آقای صدر در توضیح این‌که چطور موضوع دلیل این می‌شود که اذا کان الشیء، اذا لاق الشیء النجس فکان الملاقی بولاً. ایشان می‌فرماید که وقتی ما می‌گوییم الملاقی للبول نجسٌ، به نحو تقییدی، الملاقی للبول نجسٌ، این تقیید بازگشت می‌کند به ترکیب. به این معنا که عرفاً وقتی می‌گوییم الملاقی للبول نجسٌ یعنی اذا لاق الشیء. مثلاً ثوب را که در نظر می‌گیریم، ثوب الملاقي للبول نجسٌ. این در واقع به این باز می‌گردد، الثوب الملاقي لشیءٍ، اذا کان الثوب ملاقیا للشیءٍ و کان ذلک الشیء بولا کان نجسٌ. این الثوب الملاقي للبول بازگشت می‌کند به یک قضیۀ ترکیبی. قضیۀ ترکیبی که قضیۀ اوّلش حکایت از اصل الملاقات دارد، و قضیۀ دومش حکایت از کون الملاقي بولا دارد. ایشان اینجور می‌گوید عرفاً به این برمی‌گردد.

شاگرد: ترکیبی یعنی با «و» آمده مثلاً آنجا

استاد: نه، یعنی اصل الملاقات و بولیة الملاقي جدا جداست. یعنی در روح قضیه یعنی عرف کأنّ اینها را دو تا می‌بیند، می‌گوید دو تا چیز هست. حالا ایشان همچین ادعایی دارد، من نمی‌فهمم اصلاً

شاگرد: قضیۀ ؟؟؟ ۱۱:۳۰

استاد: نه، بحث این می‌خواهند بگویند که در واقع این قضیه بازگشت می‌کند به این‌که شارع مقدس دو تا، در این موضوع دلیل دو تا چیز قید کرده، یکی این‌که اوّلاً ملاقاتی صورت بگیرد، که خب قطعی است، اینجاها ملاقاتی صورت گرفته. ثانیاً ملاقایش بول باشد. ملاقیٰ بول باشد. از دو جزء ترکیب شده.

شاگرد: تقییدی باشد یک جزء است.

استاد: آره یک جزء است، با همدیگر مندمج است. در واقع بازگشت می‌کند الثوب الملاقی للبول نجسٌ به این‌که اذا کان الثوب لاقا نجساً و کان ذلک النجس بولاً ینجس. بنابراین ما برای این‌که بخواهیم استصحاب عدم را جاری کنیم بازگشت به این هست باید بگوییم الملاقی قبل وجوده لم یکن بولاً و الآن کماکان که این استصحاب عدم ازلی است. خب این بیانی است که مرحوم آقای صدر اینجا دارند.

اینجا خب یک سری مبانی اینجا هست که ایشان به اجمال گذراندند و وارد تفصیلش نشدند و ما هم به اجمال اشاره می‌کنیم که خیلی‌هایش برای ما روشن نیست، در حد اجمال. این‌که ایشان ابتداءً اشاره می‌فرمایند که در جایی که یک دلیل باشد و یک عامی داشته باشیم، یک خاصی وجود داشته باشد که آن خاص بر خلاف آن عام باشد این مقید می‌شود به نقیض خاص. این خیلی روشن نیست. ببینید ما فرض کنید یک دلیل آمده اکرم العالم. یک دلیل آمده گفته لا تکرم. دلیل منفصل گفته لا تکرم الفاسق ما در بحث جمع عرفی این مطلب را در جای خودش عرض کردیم که جمع عرفی کاشف از این هست که یا همراه عام یا منفصل از عام ولی قبل از ظرف عمل یک قیدی همراه آن دلیل عام بوده است که با وجود آن قید بین آن عام و آن خاص تنافی نبوده است. از خاص ما مقید بودن عام، حالا متصلاً یا منفصلاً و قبل ظرف العمل استفاده می‌شود. یا احیاناً استفاده می‌شود که در مقام بیان نبوده، این هم هست که متکلم در مقام بیان خصوصیات عام نبوده است. اگر متکلم در مقام بیان خصوصیات عام باشد باید به هر حال قبل از وقت عمل. یعنی خصوصیات عام

شاگرد: ظرف عمل نمی‌شود.

استاد: می‌گوید تا ظرف عمل که باید به هر حال در مقام بیانش در آمده باشد آن. آن با این عرض ما. یعنی بالأخره یکی از این دو تا را باید ملتزم بشویم که یا در کنار خود آن عام، یا بعد از عام ولو قبل از ظرف عمل یک خاصی اینجا، یک مقیدی بوده. یک قیدی بوده. حالا آن قید به چه شکل بوده؟ نمی‌شود اثبات کرد. حتماً به این شکل مثلاً ضد این بوده؟ فرض کنید اکرم العالم و لا تکرم الفاسق، آیا آن دلیلی که همراهش بوده گفته اکرم العالم اذا کان عدولاً، یا مثلاً تناسبات حکم موضوع اقتضاء می‌کرده که آن حکم در مورد عدول است؟ ممکن است مثلاً ما اینجوری بگوییم که در واقع تناسبات حکم موضوع اقتضا می‌کند که قید عدالت خورده باشد. یا شارع مقدس در یک بیان منفصلی قبل از ظرف عمل گفته است که وجوب الاکرام مختصٌ بالعالم العادل. بالأخره این را باید بیان کرده باشد، این بیان به چه نحو بیان کرده؟ حتماً به نحو نقیض خاص باید بیان کرده؟ این خیلی واضح نیست که.

شاگرد: همان که وتیره رسول؟

استاد: نه تفاوتی ندارد. یعنی از این ما کشف می‌کنیم که عام به گونه‌ای نبوده است که با خاص تنافی داشته باشد. آن گونۀ عام بودنی که تنافی نداشته باشد هر دو جورش تنافی دیگر ندارد. چه مقید به عنوان نقیض خاص باشد، چه مقید به عنوان وجودی باشد با این تنافی ندارد. این‌که عام مرادش عمومیت داشته باشد به گونۀ، یعنی مراد ثبوتی شارع عمومیت داشته باشد و مراد اثباتی‌اش خاص باشد ولی مراد اثباتی‌اش عام باشد خب این اشکال دارد. ما می‌فهمیم که قبل از وقت عمل به نحوی خاص بودن مرادش را بیان کرده. حالا این‌که بیان کرده به چه نحو بیان کرده؟

شاگرد: فرمودید که بین اکرم العالم العادل، اگر گفته باشد عادل دیگر فردی هست ؟؟؟ ۱۷:۲۴ و الا تخصیص که تخصیص نکردند. یعنی یک فرقی بین عادل و غیر فاسق

استاد: نه فرق به خاطر همین اصولی هست که ما می‌خواهیم جاری کنیم.

شاگرد: یعنی معلوم نیست شارع در مقام تفکیک این.

استاد: نه فرق این است که ما اینجور چیزهایش را، نه ما می‌فهمیم، ولو این‌که فرق هست. ولی فرق هست، شارع مقدس ما این می‌فهمیم که شارع اینجا به گونه‌ای بیان کرده است که این تعارض مرتفع بشود. اما به چه گونه‌ای بوده؟

شاگرد: باید به گونه‌ای تنافی برطرف بشود که با این الآن رسیده دوباره عوض بشود، یعنی نتیجه‌اش یک جور دیگر نشود. یعنی خروجی آن عام و خاصی بوده که با خروجی که الآن می‌شود، به دست ما رسیده اگر دو تا بشود این خلاف جمع عرفی است دیگر. فرض این است که این دو تا می‌گیرد.

استاد: نه، در آن جهتی که تعارضی که هست، تأثیر ندارند. در یک جهات دیگر تأثیر دارند. برای این‌که اصل جاری می‌شود یا اصل جاری نمی‌شود. ما دلیلی نداریم که اینها در مقام بیانی، یک جوری می‌خواهد بیان بکند که اصل جاری بشود یا نشود. بحث این است دیگر و الا نسبت به آن نکته‌ای که نکتۀ تعارض هست که همان حکم واقعی هست فرقی بین اینها نیست. این است که خیلی این روشن نیست که آن دلیل عام ما مقید به ضد خاص است یا به نقیض خاص است. هر دو جورش ممکن است، حالا نتیجۀ این تردید چی است آن خودش باید یک قدری تأمل کرد.

ولی اصل این مبنا خیلی مبنای واضحی نیست که مرحوم آقای نایینی اصلش همین را دارند و در کلمات آقایان دیگر مثل آقای خویی و آقای صدر هم متکرر وارد شده، خیلی. من می‌خواهم بگویم که نه کلام مرحوم آقای آخوند که ازش استفاده می‌شود که مقید به ضد خاص می‌شود، دلیل اثباتی برایش وافی هست، نه کلام مرحوم نایینی اینها که به نقیض خاص. هر دوش محتمل است. ما می‌دانیم عام ما به گونه‌ای نبوده است که با خاص تنافی داشته باشد. یک قیدی وجودی یا عدمی در عام همراهش یا به نحو منفصل قبل از ظرف عمل وجود داشته است که تنافی بین عام و خاص را برطرف می‌ساخته است. این مقدار، اما دیگر کیفیت آن خیلی روشن نیست.

و اصلاً حالا من اینها نکاتی که می‌خواهم عرض کنم این‌که فرض کنید یک دلیل بگویند اکرم العالم غیر الفاسق، یا اکرم العالم العادل. اینها عرفاً فرق دارد، من اینها را خیلی.

شاگرد: ؟؟؟ ۲۰:۵۰

استاد: نه حالا می‌خواهم، آن یک نکتۀ دیگری می‌خواهم وارد بشوم. نکته این هست که اینجور تفکیکاتی که آقایان دارند که به ضد خاص متصف می‌شود یا به نقیض خاص متصف می‌شود، آیا واقعاً عرف این تفکیکات را درک می‌کند؟ یا درک نمی‌کند؟ برای اجرای اصل هم می‌خواهم بگویم. نسبت به آن رفع تعارض که هردوشان مثل هم هستند. هر دوشان رفع تعارض می‌کنند. ولی اصلاً بین اینها فرقی می‌بینند؟ عرف متعارف که در مقام اجرای اصل این شکلی باشد؟ اصل جاری بکنند آن شکلی باشد اصل جاری نکنند خیلی واضح نیست. یا به تعبیر بگویم، حالا یک بیان دیگر آن این است که عرف اینها را مترادف می‌بینند و با مترادف دیدنشان یکی‌شان را از یکی نقل به معنای دیگری می‌کند. ببینید آقا اگر یک دلیل وارد شده باشد می‌گوید: «**لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُكارى**» با صیغۀ نهی باشد. و اگر به جای لا تقربوا الصلاة بگوید اجتنب عن الصلاة، امر می‌گوید. و انتم سکاریٰ. فرق فهمیده می‌شود حالا مثل امر باشد، نهی باشد. اینها تفاوت‌هایی نیست که نقل به معنای هم نبینند. وقتی نقل به معنای هم ندیدند ما اصلاً نمی‌توانیم احراز کنیم که آن دلیل ما به چه شکل بوده است. چون این نقل به معناها مجاز شمرده شده است. اصلاً شما می‌گویید که خاص شما به این فرض کنید لا تکرم الفاسق بوده. شاید لا تکرم غیر العادل بوده. آن خاص شما به نحو عدمی بوده که عدم العدم تازه می‌شود وجود. یعنی این‌که به این شکل بحث‌ها را دنبال کردن و امثال اینها به نظر می‌رسد که خیلی بحث را. خلاصۀ کلام این هست. اشکال اوّل ما این هست که این قیدی که عام بهش مقید می‌شود معلوم نیست قید عدمی باشد. ممکن است قید وجودی باشد و این یک. دوم عرف بین این قید وجودی و قید عدمی تفاوتی قائل نیست. اینها را نقل به معنای هم می‌بینند. وقتی نقل به معنای هم دانستند ما از دلیل اثباتی که به ما واصل شده است نمی‌توانیم دلیل اثباتی واقعی را کشف کنیم که به چه بیانی بوده است.

شاگرد: اگر عرف واقعاً فرق را قائل باشد.

استاد: فرق را در مقام اجرای استصحاب قائل است. ولی در مقام رفع تعارض قائل نیست.

شاگرد: شارع وظیفه ندارد ولو در ؟؟؟ ۲۴:۲۵ ادله این فرق را اشاره بکند.

استاد: حالا این‌که نتیجۀ آن چیز چی می‌شود؟ نتیجۀ این‌که. حالا نتیجۀ این چیز چی می‌شود آیا باید. ما می‌خواهیم بگوییم که ما از این دلیل منفصل تنها می‌فهمیم که آن متصل مقید هست به نقیض یا ضد. علی ای تقدیر شارع مقدس خصوصیتش را بیان نکرده است. این را می‌خواهم بگویم.

شاگرد: همین بوده که بیان نکرده

استاد: نه ممکن است این نشانگر این است که به ضدش مقید می‌شود. یعنی می‌خواهم بگویم نسبت این دلیل به این‌که آن تقیید به ضدش می‌شود یا تقیید به نقیضش می‌شود یکسان است. اینجور نیست که به وسیلۀ این بگوییم اگر تقیید به ضدش بشود این روشن‌تر است. نه هیچ تفاوتی.

شاگرد: خودش که نقیض است، خودش می‌گوید لا تکرم الفاسق. آن که با این منافات دارد

استاد: باشد. آیا آن شکلی هست؟ اینها خیلی روشن نیست. اینها.

شاگرد: همان تعارض عرفی درست است.

استاد: نه اینها در واقع بحث این هست اگر هم اینها تفاوتی داشته باشند چیز بیان اثباتی ما قصور دارد. بیان اثباتی ما از این‌که موضوع دلیل را به گونه‌ای بیان بشود که برای اجرای استصحاب و عدم اجرای استصحاب ما به مشکل برنخوریم این قصور دارد. این محصل عرض ما هست. خب این یک نکته.

شاگرد: در صورتی که دلیل ؟؟؟ ۲۶:۰۵ را داشته باشد. اگر دلیل ما تواتر لفظی داشته باشد، تغایر قرآن باشد

استاد: بله. اگر مسلم باشد که به همین لفظ وارد شده آن بله. ولی انّا لنا باثباته. این یک مرحلۀ بحث.

مرحلۀ دیگر بحث مرحوم آقای صدر، حالا از این مرحله گذشتیم، ایشان می‌فرمایند که عرفاً اگر گفتند ما مثلاً ادله‌ای که داریم، ادله‌ای که برای نجاست بول هست می‌گوید سألتُ ابا عبد الله علیه السلام عن الثوب یصیبه البول. روایت‌های متعددی داریم این‌که در مورد عن الثوب یصیبه البول می‌گوید اغسله مرتین، یا صبّ علیه الماء مرتین. در مورد بدن گفته صبّ علیه الماء مرتین، در مورد لباس گفته اغسله مرتین، امثال اینها. ۵، ۶ تا روایت شاید داشته باشیم که تعدد غَسْل در بول را بیان کرده. ایشان می‌گوید این‌که گفته که عن الثوب یصیبه البول اغسله مرتین این یعنی یصیبه شیءٌ و یکون ذلک الشیء بولاً. واقعاً اینجوری است عرفاً؟ ترکیب می‌فهمند؟ ایشان می‌گوید چیز عرفی اینجوری است، من نمی‌فهمم اصلاً. این یعنی چی؟ این چه بیانی است که بگوییم عرف اینجوری می‌فهمد. من که نمی‌فهمم. حالا ایشان این را ادعا می‌کند.

شاگرد: این که وجود دارد را عرف می‌فهمد

استاد: نه، این‌که ملاقاتی، یسئل. یصیبه البول. یعنی اصابۀ بول موضوع است. دو جزء دارد یعنی اصل الاصابه به نحو کلی هست، اصابه‌اش به بول است؟ اینجوری است؟ یا این‌که اصابة البول موضوع است. اصابة البول موضوع است. این اصابة البول نمی‌دانیم هست یا نیست. من این است که البته این تأثیر در بحث ندارد، راحت‌تر می‌کند. ایشان چون می‌خواست این را استصحاب عدم ازلی بکندش. این نتیجۀ بحث این می‌شود که راحت‌تر می‌شود. می‌گوید الثوب الذی اصابه البول نجسٌ. نمی‌دانیم این ثوب اصابه البول ام لم یصبه البول. اصل این است که ثوب بول بهش اصابت نکرده باشد. آن جایی که. یعنی آن وجه اوّلی که مبتنی بر استصحاب عدم ازلی نیست روشن‌تر است. و می‌گویم نتیجۀ بحث راحت‌تر می‌شود، نه این‌که سخت‌تر بشود. نتیجۀ بحث این می‌شود که می‌گوید استصحاب عدم ازلی به نظر می‌رسد که اینها مبتنی نیست. اگر از آن اشکال اوّل رفع ید کنیم بگوییم که موضوع ادله این هست الثوب الذی اصابه النجس و لم یصبه البول. بگوییم یک کلی داریم الثوب الذی اصابه النجس این غسل مرةً کفایت می‌کند. از آن طرف الثوب الذی اصابه البول گفته مرتین. آن عمومی که یک بار کفایت می‌کند نتیجه‌اش این می‌شود الثوب الذی اصابه النجس و لم یصبه البول. اصابه النجس که قطعی است، لم یصبه البول هم آن را با دلیل دیگر اثبات می‌کنیم. اگر آن اثبات بشود که اینجوری فهمیده می‌شود دلیل فهمیده می‌شود خب ما بحثی نداریم.

در خصوص این مثال من قبول دارم همینجور است. در خصوص این مثال یک عنوان وجودی متعارفی که ما بتوانیم آن عنوان وجودی را این قید بزنیم نداریم. ببینید فرض کنید فاسق یک عنوان عادل داریم. ما احتمال می‌دهیم شارع مقدس اوّل گفته اکرم العالم العادل. اکرم العالم العادل این شکلی است. ولی این در مورد اینها یک عنوان وجودی مناسبی که عرف احتمال بدهد که مقید به این عنوان وجودی بوده این فهمیده نمی‌شود. در مثال این مطلب درست است همینجوری که ایشان، ولی این را به عنوان یک قانون عام بخواهیم پیاده کنیم که همه جا وقتی یک عامی داشته باشیم، یک خاصی داشته باشیم، این خاص معارض با آن عام باشد، این خاص آن عام را به نقیض خاص مقید می‌کند، به ضد خاص مقید نمی‌کند. اگر ضدش یک ضدی باشد که عرفاً به ذهن انسان بیاید، آنها خیلی قابل اثبات نیست. در ما نحن فیه در مورد بول و اینها، نه همینجور هست که ایشان می‌گویند عرفاً دلیل ما این هست که اذا اصابه الشیء النجس. اذا اصاب الثوب نجسٌ و لم یصبه البول، عرفاً اینجوری است، این مطلب درست است در این مثال، قبول است.

شاگرد: ؟؟؟ ۳۱:۲۱ گفته الآن اگر ثبوتاً آن گفته بود که کله ما اصابه النجس یک بار در مورد گفته باشد دو بار. ؟؟؟ با آن جایی که از اوّل گفته باشد بول دو بار، بقیه‌اش یک بار. عامی نداشته باشیم. این چیزهای تعبیری است صرفاً. و الا روح آن چیزی که در عالم ثبوت مولیٰ جعل کرده با این تعبیرات تفاوتی نمی‌کند. بالأخره این بول عبارت ما است که دو نحو بیان می‌کند و الا آن چیزی که موقف مولاست، موقف شارع یا دو بار است یا یک بار است، اوّل یک بار باشد موقفش بعد موقفش بشود دو بار. این را من نمی‌فهمم.

استاد: نه ببینید بحث این هست که یک موقعی از اوّل شارع مقدس اینجور می‌گوید، می‌گوید که در فلان. حالا این را اجازه بدهید من بعداً در موردش یک بحث آینده داریم شاید آنجا این بحث را بیشتر روشن کنم. این یک مرحلۀ بحث.

به نظر می‌رسد که اصل مطلب که در اینجا ما یک استصحاب حاکمی داریم درست است، با حالا این ریزه کاری‌هایش بگذریم، اینجا ما استصحاب حاکمی داریم. خب حالا می‌خواهیم ببینیم آیا در قبال این استصحاب حاکم یک استصحاب معارضی این استصحاب حاکم دارد یا استصحاب حاکم معارض ندارد؟ حالا این بحثش را ملاحظه بفرمایید مرحوم آشیخ محمد حسین می‌فرماید که ما استصحاب عدم ملاقات با بول معارض هست با استصحاب عدم ملاقات با دم. این را آقای صدر اشکال می‌کند، ببینیم کلام چجوری هست، خب این یک مطلب.

یک مطلب دیگر هم من طرحش بکنم توضیحش باشد فردا. یک کلامی مرحوم آقای اراکی در حاشیۀ درر دارند، در مورد استصحاب کلی قسم ثانی. در استصحاب کلی قسم ثانی خب یک اشکالی هست که استصحاب کلی قسم ثانی معارض، یک اصل حاکم دارد. استصحاب عدم فرد طویل. آیا این معارضه هست یا نیست؟ ایشان این معارضه را، این اصل حاکم را در مواردی که، در بعضی موارد می‌خواهد بگوید اصل حاکم داریم، در بعضی موارد نداریم. این هم به همین بحث مرتبط هست، این را ملاحظه بفرمایید کلام مرحوم آقای اراکی را، هم در حاشیۀ درر هست، هم مفصل‌ترش در خود اصول آقای اراکی هست. این را فردا ان شاء الله بهش خواهیم پرداخت، این بحث را جمع می‌کنیم می‌رویم در استصحاب کلی قسم ثالث.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان